

مناسبات انسان کامل و خلافت الاهی در اندیشه ملاصدرا

قدرت الله قربانی*

چکیده

در حوزه فلسفه اسلامی، ملاصدرا دارای نظام فکری نسبتاً منسجم انسان‌شناختی است. او از چشم‌انداز فلسفی، عرفانی، دینی و سیاسی، ابعاد گوناگون خلافت الاهی انسان را نشان می‌دهد ضمن آن‌که بین آن‌ها پیوند ذاتی برقرار می‌کند. از نظر وی حقیقت دو بعدی انسان، با تأکید بر بعد روحانی او، با گرایش تکاملی و معنوی ارتباط می‌یابد و اندیشه حرکت جوهری نفس را تداعی می‌کند که حدوث جسمانی او در نهایت، به بقای روحانی ختم می‌شود. علاوه بر این، خصوصیت کمال‌طلبی انسان، در نهایت ترسیم‌کننده جایگاه انسان کامل و صدرنشینی او در سلسله مخلوقات الاهی است که با داشتن کمالات وجودی، معرفتی و اخلاقی، از سوی خداوند، مأمور هدایت و رهبری دیگر انسان‌ها در قالب نبوت، امامت و ولایت می‌باشد. این اندیشه، قابلیت ترسیم تصویر دقیق‌تری از انسان را دارد که می‌تواند در نظریه‌پردازی‌های انسان‌شناختی و علوم انسانی، استفاده شود.

کلیدواژه‌ها: انسان، بدن، نفس، خلیفه الاهی، انسان کامل، ولایت، امامت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* استادیار فلسفه دانشگاه خوارزمی؛ qorbani48@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۲/۰۳؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۲/۲۸

مقدمه

جایگاه و منزلت انسان از مهم‌ترین پرسش‌های پیش روی متفکران حوزه‌های علوم انسانی، به‌ویژه فلسفه، عرفان، روان‌شناسی و کلام است؛ و انسان‌شناسی به‌طور کلی متکفل بحث درباره آن است. در این زمینه یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های فیلسوفان، تعیین جایگاه، نقش و کارکرد آدمی در نظام جهانی است؛ زیرا این کار دارای الزامات معرفت‌شناختی، اخلاقی، سیاسی، جامعه‌شناختی و غیر این‌ها است. در واقع نوع نگاه به انسان است که منزلت دنیوی و معنوی، و انتظارات و توانمندی‌های او را نشان می‌دهد. به عبارت دیگر، انسان‌شناسی در معنای عمیق آن، از اساسی‌ترین مسائل فلسفه‌های بشری است؛ زیرا نتایج کاربردی فراوانی در خداشناسی و جهان‌شناسی و زندگی دنیوی آدمی دارد.

ملاصدرا از فیلسوفانی است که با استفاده از منابع فکری اسلاف خود، به‌ویژه عرفان اسلامی، آموزه‌های قرآن و حدیث و نیز حکمت مشاء و اشراق، و نیز خلاقیت شخصی خود در صدد ترسیم انسان‌شناسی نوینی است تا برخی از گره‌های انسان‌شناختی زندگی بشری را حل کند. بنابراین با ملاحظه نگرش ملاصدرا به انسان و اهمیت دادن او به حقیقت وجودی و سیر معنوی او به سوی کمال نامتناهی، دیدگاه وی درباره مسیر کمالی انسان و به‌خصوص انسان کامل و نقش او در هدایت معنوی و سیاسی جامعه بشری روشن می‌شود. در این زمینه، مبانی فلسفی‌ای چون حدوث جسمانی و بقای روحانی، حرکت جوهری، و آموزه‌های عرفانی چون انسان کامل و تعالیم دینی درباره خلافت الهی انسان به ملاصدرا در تبیین انسان‌شناسی عرفانی، فلسفی و سیاسی مدد می‌رسانند تا این‌که انسانی معرفی می‌شود که پاسخگوی نیازهای مادی و معنوی خود و دیگران باشد. به عبارت دیگر، تلاش ملاصدرا در ترسیم اوصاف حقیقی و برجسته نمودن صفت کمال‌جویی در آدمی، دارای این اهمیت است که از نگرش غیرواقعی و کاریکاتوری به انسان اجتناب ورزیده، بلکه صفات ذاتی او را بر ما آشکار می‌سازد و ما را در شکل‌دهی انسان‌شناسی کارآمد کمک می‌کند. اهمیت این کار، کشف ویژگی‌های

بنیادین انسان و به‌کارگیری آن‌ها در نظریه‌پردازی‌های فلسفی، علوم انسانی، اجتماعی، سیاسی و دیگر معارف است؛ زیرا در مجموع همه علوم به طریقی به انسان منتهی می‌شود و با چگونگی شناخت از او ارتباط دارد. بر این اساس، در این تحقیق تلاش می‌شود به این پرسش پاسخ داده شود که انسان‌شناسی فلسفی، عرفانی و سیاسی ملاصدرا چه ویژگی‌هایی دارد و این ویژگی‌ها چه کاربردهایی می‌توانند برای جامعه بشری داشته باشند؟

حقیقت و جایگاه انسان در نظام هستی

فهم حقیقت انسان برای شناخت جایگاه او در نظام هستی و فرایند سیر تکاملی وی، دارای اهمیت اساسی است؛ زیرا حقیقت و جوهره درونی آدمی است که زیربنا و زمینه‌ساز تعالی معنوی و مادی او می‌گردد. بر این اساس ملاصدرا، توجه خاصی به حقیقت انسان دارد. او وجود آدمی را سرشته از بدن و نفس یا روح می‌داند، با این تفاوت که حقیقت انسان را در نفس او می‌داند که جسم در پرتو آن، اصالت می‌پذیرد. در هر حال، نفس و جسم، هر دو در حقیقت انسان دخالت دارند؛ اما مقام نفس چیز دیگری است؛ زیرا تنها نفس است که با حرکت جوهری در ذات خود، به تدریج می‌تواند از وابستگی‌های مادی خارج شده، به مجرد کامل برسد و به عقل فعال متصل گردد. بنابراین از دو بعد وجودی انسان، تنها یکی، یعنی نفس است که دارای اصالت است و حقیقت آدمی را شکل می‌دهد، اگرچه این به معنای نفی تأثیرات بدن نیست، بلکه نشان دادن مقام نفس نسبت به بدن است (ملاصدرا، ۱۳۷۵: ۳۰۹-۳۱۰).

از سوی دیگر، ملاصدرا انسان را آمیخته‌ای از قوا و غرایز می‌داند و معتقد است که هر قوه و غریزه‌ای را هدف خاصی است که به سوی آن روان است. همچنین انسان موجودی دوبعدی است که در سرشت او خیر و شر، هر دو، نهاده شده است؛ یعنی هم صفت شیطان را دارد و هم صفت فرشته را. جنبه خیر او به روح و نفس او، و جنبه شر و بدی او به طبیعت و شهوت وی مربوط است؛ یعنی طبیعت انسان پیوند او را با انواع غرایز و شهوات ممکن می‌سازد که البته این برای جنبه مادی او امری طبیعی است در

حالی که تنها ارتباط بعد مادی انسان با نفس است که به دوی بعدی بودن او معنای جدیدی می‌دهد؛ زیرا در این جا طبیعت مادی او می‌تواند ابزار تکامل یا سعادت نفس او شود. با این همه، ملاصدرا بر جنس بودن انسان برای افراد خود و تنوع این افراد بر اساس فصل‌های ممیزشان نظر دارد؛ بر این اساس است که اختلاف بین انسان‌ها معنا پیدا می‌کند و این یکی از اصول تفاوت درجات و مراتب کمالی انسان‌ها است؛ زیرا در صورت یکسانی هویت وجودی انسان‌ها، امکان راهیابی برخی، به مراتب بالای کمال و سعادت و بازماندن عده‌ای دیگر منتفی است. این تفاوت بین انسان‌ها، تا آن جا است که آن‌ها حتی از نظر استعداد پذیرش علوم و انوار الهی نیز دارای تفاوت می‌شوند، و این موجب می‌شود که بدن‌های آن‌ها نیز، از نظر لطافت و اعتدال مختلف باشد؛ پس برترین نفوس در لطیف‌ترین ابدان که معتدل‌ترین اجساد است، قرار دارند، و پست‌ترین نفوس در نامتعادل‌ترین بدن عنصری قرار می‌گیرند (ملاصدرا، ۱۳۷۵: ۲۹۷-۲۹۱).

از سوی دیگر، ملاصدرا در تصویر جایگاه کلی انسان، به تعالیم دینی توجه خاصی دارد؛ زیرا با نظر به این که در ادیان الهی، انسان حامل بار امانت الهی نامیده شده است و لذا او را هدف خلقت و علت غایی آن می‌دانند و دین مقدس اسلام او را خلیفه‌الله می‌نامد. ملاصدرا نیز این دیدگاه دینی را در نظر داشته اما در عین حال، انسان را همچون برخی از متفکران مسلمان پیشین، اشرف مخلوقات نمی‌داند و بر آن است که چطور انسان اشرف مخلوقات است در حالی که اکثر افراد او ناقصند و حتی کامل او، یعنی انسان کامل نیز، تمامی کمال را درک نکرده است؟! انسان در هر شرایطی ناقص است و فاقد امر ممکنی که اگر برای او آن ممکن حاصل شود، کامل تر می‌شود (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ۲۱۰-۲۱۱). به عبارت دیگر، صرف انسان بودن برای همه انسان‌ها به طور بالفعل شایستگی اشرف مخلوقات بودن را نتیجه نمی‌دهد، بلکه این مقام بالقوه، تنها در سایه مجاهدات معنوی، بالفعل می‌شود. پس ملاصدرا تنها انسان کامل را که کمالات معنوی او محقق شده، شایسته خلافت و جانشینی خداوند و آبادانی جهان می‌داند؛ و از این رو، شناخت ماهیت نفس انسان، غایت و کمال و قوای او برای رسیدن به کمال را لازم می‌داند.



ملاصدرا با نظر به دیدگاه عرفا، مبنی بر عالم صغیر بودن انسان و مظهر اسم الله، بر آن است که انسان در صورت، عالم صغیر است؛ ولی در حقیقت و معنی، عالم اکبر و میوه درخت وجود است. یعنی هرچند به صورت ظاهر در مرحله آخر آفرینش قرار گرفته است، ولی بر حسب معنی و در واقع، خلقت اولیه است؛ چه مقصود از آفرینش، ظهور صفات و افعال الهی است و انسان، مظهر این ظهور است (گوهرین، ۱۳۶۷: ۱۱۶).

از سوی دیگر، ملاصدرا به اهمیت شناخت نفس انسان توجه دارد؛ چراکه در نظر او حقیقت آدمی، نفس ناطقه اوست و معرفت رب به معرفت نفس بستگی دارد؛ و همین امر، جایگاه معنوی او را در نظام هستی بهتر و بیش تر نشان می‌دهد. از این رو، او می‌گوید هر کس که نفس خود را بشناسد، عالم را شناسد؛ و هر کس که عالم را شناخت، در مقام مشاهده خداوند تبارک و تعالی است؛ زیرا او خالق آسمان‌ها و زمین است (ملاصدرا، ۱۳۶۳: ۲۴۵)؛ و نیز بر آن است که در ذات انسان، همه قوای زمینی و آثار گیاهی و جانوری گرد آمده و این نخستین درجه از درجات انسانی است که تمام افراد بشر در آن مشترکند. یعنی انسان در زندگی دنیوی خود مراتبی دارد: در مرحله جنینی، نامی بالفعل و حیوان بالقوه است؛ بعد از تولد تا قبل از بلوغ صوری، حیوان بالفعل و انسان بالقوه؛ و بعد از بلوغ، انسان بالفعل و ملک بالقوه می‌شود که سن چهل سالگی او اوان بلوغ معنوی است (ملاصدرا، ۱۳۷۵: ۲۹۹-۳۰۲). البته این سیر کمالی درباره همه انسان‌ها و به طور مطلق نیست؛ بلکه می‌توان در خصوص انبیا و برخی اولیاء الله آن را با لحاظ دو بعد بشری و الهی آن‌ها در نظر گرفت که بدون طی کردن مدارج کمالی به واسطه بعد الهی و معنوی خود، به کمالات شایسته دست یافته‌اند. بنابراین در اثر همین ویژگی‌ها، در نظر ملاصدرا، انسان صاحب نفس مجرد است که خواصی چون نطق ظاهری، قوای ادراکیه و تصور معانی عقلیه را دارا است. به عبارت دیگر، در نفس انسان ویژگی کمالی و تجردی برتر از حیوانات وجود دارد که واسطه بین جنبه جسمانی و عقلانی اوست؛ و این نفس هرچند وجوه اشتراکی با افعال نفس نباتی و حیوانی دارد، چون قادر به ادراک کلیه است، از بالاترین مرتبه آن می‌توان به عقل تعبیر کرد. این عقل برای انسان هم جنبه

معرفتی دارد و هم جنبه ارادی و اخلاقی. از جنبه معرفتی، قوه شناخت کلیات و مجردات و تفکر عقلانی در انسان هست؛ و از جنبه ارادی و اخلاقی، منشأ اختیار و تصمیم‌گیری آزادانه در اوست که در هیچ موجودی غیر از او وجود ندارد. از این رو، ملاصدرا در «اسرار الایات» می‌نویسد: «وجود نیروی عقل است که انسان را شایسته مقام خلافت الهی کرده، بالاترین صفتی که انسان را از تمامی فرشتگان برتری داده، صفت علم و حکمت است. پس نیروی عقل و معرفت، نهایت وجود انسان و مقصود از خلقت است» (ملاصدرا، ۱۳۶۳: ۲۵۴).

بنابراین در اندیشه ملاصدرا انسان دارای اوصاف و ویژگی‌های زیادی است که از ابعاد فلسفی، عرفانی، دینی، سیاسی و طبیعی می‌توان آن‌ها را ملاحظه کرد. اما چیزی که در همه این رویکردها مشترک است، حقیقت دوگانه یا ترکیب انسان از دو حقیقت ماده و روح است. یعنی در هر حال، انسان موجودی دوبعدی است که هر یک از این دو بعد، به طریقی اساس حقیقت او را تشکیل می‌دهند؛ بعد مادی و جسمی او که حیات دنیوی او را شکل می‌دهد و بعد معنوی او که حیات معنوی و غایت او را تشکیل می‌دهد. پس حقیقت انسان، همان بدن و نفس اوست که از مراتب عالیة نفس، به عقل تعبیر می‌شود. از این رو، ملاصدرا برترین شناخت در علوم طبیعی را همان شناخت نفس آدمی و دریافت این حقیقت می‌داند که نفس آدمی موجودی نوری و ذاتی روحانی و شعله‌ای ملکوتی است که در خلقت خود در جهان مادی، شکل جسمانی یافته است. بنابراین ماهیت انسان، نه بدن تنها، یا نفس تنها، که ترکیب و اتحاد حاصل از این دو است. یعنی بر خلاف موجودات دیگر، خصوصاً حیوانات که در آن‌ها نیز نفس وجود دارد، ماهیت انسان حاصل تعامل و همکاری نفس و بدن است؛ با این تفاوت که در انسان نفس به سوی تکامل معنوی و مجرد تام سیر می‌کند و در این راه از بدن بهره می‌برد که این امر به واسطه وجود غایت نهایی و معنوی برای انسان است.

پس در تفکر ملاصدرا، انسان مانند منشوری است که هر وجه آن، نمودار یکی از ویژگی‌های او است: از دید دینی و عرفانی، خلیفه خدا بر روی زمین و موجودی الهی؛

از نگرش علم طبیعی، حیوان ناطق مثل حیوانات دیگر دارای جسم و نفس با تفاوت در نوع نفس است؛ از نظر اخلاقی، دارای ارادهٔ مختار و صاحب عقل آزاد؛ از نظر سیاسی، مأمور به هدایت دیگران؛ و نهایتاً از نظر فلسفی، موجودی با حقیقت دوگانهٔ ماده و نفس و حاصل اتحاد ماده و نفس و گسترده در عالم طبیعی است، در حالی که غایت او ورای عالم طبیعی است؛ و وظیفهٔ تبیین نحوهٔ خروج انسان از طبیعت و ورود به عالم معنی، بر اساس اصل حرکت جوهری صورت می‌گیرد.

تکامل جوهری در حقیقت انسانی

از ویژگی‌های ممتاز اندیشهٔ انسان‌شناختی ملاصدرا، طرح نظریهٔ جدیدی دربارهٔ خلقت و بقای انسان است که به حدوث جسمانی و بقای روحانی تعبیر می‌شود و ترسیم‌کنندهٔ حقیقت تکاملی جوهری آدمی اسپت. حدوث جسمانی به این معنا است که نفس، هم‌زمان با خلقت جسم و تن، حادث می‌شود و در ابتدای حدوث، دارای تمام ویژگی‌های جهان مادی، یعنی جسمانی است؛ اما سپس در سیر تکاملی خود، از وابستگی‌های مادی و جسمانی رها شده، زمینهٔ وصول او به جهان تجرد و معنوی فراهم می‌گردد که به آن «بقای روحانی» گفته می‌شود. نکته این جا است که ابتدای حدوث نفس، آخرین منزلی است که اجسام مادی در سیر صعودی خود بدان می‌رسند و سیر صعودیشان با آن تمام می‌شود، پس می‌توان گفت که انسان صراط و معبری میان دو عالم جسمانی و روحانی است؛ یعنی انسان از نظر روح، بسیط و مجرد است و از نظر جسم مرکب و مادی. این امر نشان می‌دهد که خلقت جسمانی انسان و بقای روحانی او، سیر تکاملی روحانی را برای او در زندگی دنیوی‌اش ترسیم می‌نماید و تنها با وجود این سیر روحانی است که بقای روحانی معنا می‌یابد (ملاصدرا، ۱۴۱۰: ۱۱۲/۹).

در تبیین حرکت جوهری تکاملی در حقیقت انسان، می‌توان گفت در نظر ملاصدرا هستی انسان، یک هستی مادی است. لذا در وجود او دو ویژگی قوه و فعل نهاده شده است؛ یعنی انسان هم دارای قوه و استعداد است و هم فعلیت چیزهای زیادی را دارد که این امر، مختص اشیاء مادی است. از این رو، در انسان، رابطهٔ بدن و نفس، مثل رابطهٔ قوه

و فعل است که بین آنها تلازم ذاتی وجود دارد تا آنجا که وجود ویژگی قوه در انسان، اساس مادیت او، و مادیت اساس حرکت، و حرکت اساس تغییر تدریجی و سیلان در او می‌شود. به عبارت دیگر، انسان با داشتن بعد مادی، عین حرکت و سیلان است؛ یعنی چون ماده، قوه محض است، تنها راه فعلیت آن، سیر کمالی آن می‌باشد که همان حرکت جوهری در ماده است (ملاصدرا، ۱۳۷۵: ۱۳۵-۱۴۴). نکته قابل توجه این که به نظر می‌رسد که نظریه حدود جسمانی صدر، اگر تنها به بعد مادی و جسمانی انسان نظر شود، چندان با آموزه‌های دینی درباره انبیا الهی سازگاری ندارد؛ زیرا پیامبران و انسان‌های کامل دارای دو جنبه بشری و الهی هستند که حدود جسمانی نفس بیش‌تر بعد جسمانی آنها را تبیین می‌کند؛ در حالی که با نظر به بعد الهی، می‌توان پیامبرانی مانند حضرت رسول اکرم ﷺ را در نظر گرفت که مطابق با حدیث قدسی، وجود آنها مقدم بر خلقت افلاک بوده است و تکامل جوهری مورد نظر ملاصدرا بر بعد الهی آنها صدق نمی‌کند.

با وجود این، اهمیت حرکت جوهری، محوریت آن در سیر تکاملی انسان در طول حیات خود در این جهان مادی است تا این که به جهان آخرت ارتحال کند. به عبارت دیگر، نفس انسان، پس از خلقت جسمانی در اثر حرکت جوهری بدن، مراحل تکاملی خود را طی می‌کند تا این که دارای تمام ادراکات حسی، خیالی، وهمی و در نهایت عقلی می‌شود. حصول ادراک عقلی برای نفس، به این معنا است که انسان دارای بالاترین مرتبه نفس، یعنی قوه عاقله می‌گردد که نشان‌دهنده رسیدن نفس به مراتب کمالی خاص خود است؛ تا آنجا که مرتبه عقلانی نفس، می‌تواند با تجدید معانی خیالی و وهمی و حتی حسی، معانی و مفاهیم عقلی مجرد و کلی را بسازد و دارای علم عقلانی گردد که این، مرتبه کمال خاصی برای نفس است تا آنجا که انسان در مرتبه عقلانی خود، برای تعقل نیازی به بدن و جسم ندارد؛ زیرا، قوه عقلی، تنها قوه انسان است که در فعل و ذات، نیازی به ماده و بدن ندارد بلکه دارای مجرد محض می‌باشد (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ۳۰۹-۳۲۳). از سوی دیگر، ملاصدرا در عین حال، سیر تکامل عقلی انسان را هم، در پرتو عالم مادی می‌داند؛ زیرا در نظر او انسان در عالم ماده زندگی



می‌کند، پس مراحل تکاملی نفس در اثر حرکت در جوهر آن است تا بتواند به مرتبه عقلانی برسد؛ لذا در این دنیا امکان رسیدن عقل به حد اعلائی کمال وجود ندارد. یعنی هر چند مراتب سه‌گانه احساس، تخیل و توهم به بدن نیازمندند، مرتبه عقل چون مقام تجرد کامل است، باید از جهان محسوس و ماده فراتر باشد و به عالم عقول و معقول و حقایق الهی متعلق باشد (ملاصدرا، ۱۴۱۰: ۲۸۸/۱-۲۸۹).

پس به طور کلی، زندگی انسان دارای مراحل کودکی و میان‌سالی و در نهایت پیری در جهان مادی است و طی این مراحل کمالی برای نفس و سپس برای خود انسان، چه از لحاظ معرفتی و حتی از جنبه‌های اخلاقی، عرفانی و تجربیاتی زندگی، باز در جهان مادی و در تعامل متقابل با دیگر پدیده‌ها است. در واقع، از آنجا که بین نفس و بدن، رابطه اتحادی - که ترکیب حقیقی است - برقرار می‌باشد، مراحل تکامل نفس بر اثر حرکت جوهری در ذات آن و ماده امکان‌پذیر می‌شود. جهان آفرینش در نظریه ملاصدرا در سیر تکاملی خود، بر اساس حرکت جوهری از مادیت محض به سوی معنویت و تجرد کامل پیش می‌رود. این امر شامل انسان هم می‌شود؛ یعنی همان قدر که در سیر تکاملی انسان، به جنبه تجردی و معنوی او افزوده می‌شود، از جنبه مادی و جسمانی او کاسته می‌شود، اما تا زمان تجرد کامل انسان، حرکت تکاملی او بر اساس حرکت در جوهر مادی و نفسانی او روی می‌دهد که این حرکت جوهری مدام در ذات انسان و عالم، در نظریه ملاصدرا به خلق مدام تعبیر می‌شود؛ یعنی هر موجودی در این عالم، ذاتاً دارای امکان فقری و جودی است و این فقر و جودی، خود را تنها با حرکت و دگرگون شدن در ذات خود به کمال می‌رساند. به عبارت دیگر، هر پدیده مادی، حتی انسان در این جهان مادی، در ذات و جوهر خود دگرگون‌شونده است و وجود آن در هر لحظه، غیر از وجود آن در لحظه دیگر است و فعل خلق دائم، از سوی ذات مطلق الهی، بی‌وقفه افاضه می‌شود که فصل مشترك فقر و جودی تمام موجودات و افاضه دائم فیض از سوی خدا همان مفهوم خلق مدام و خلق جدید است (ملاصدرا، ۱۴۱۰: ۲۸۱/۲-۲۸۳). پس فعالیت مادی و معنوی انسان در این جهان، تنها در چهارچوب محدودیت‌های مادی صورت

می‌گیرد؛ یعنی آدمی حتی برای انجام اعمال معنوی نیز نیازمند اسباب و زمینه‌های مادی است؛ مثلاً انجام عبادات، مطالعه و تحقیق علمی، مکاشفات عرفانی، اختراعات و اکتشافات و تمامی اعمال و رفتارهای تکاملی انسان، با استفاده از بستر مادی امکان‌پذیر می‌شود و حتی با زبان این دنیایی قابل بازگویی و تفسیر است. علاوه بر این، رشد انسان در مراتب قوه عملیه یعنی ملکات اخلاقی هم در این بستر است؛ مثلاً کسب فضایل اخلاقی و سیر مراتبی چون تهذیب ظاهر، تهذیب قلب و تزکیه نفس و در نهایت فنای نفس که مراتب سیر کمالی قوه عملیه هستند نیز وابسته به امکانات دنیای مادی است (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ۳۲۴). از این رو، ملاصدرا می‌گوید که عقل عملی در همه افعال و در همه اوقات، محتاج قوای بدنیه است (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ۳۰۸).

بنابراین نظریه حرکت جوهری، در این مورد نشان می‌دهد که هم در مورد عالم و هم در مورد انسان، عالم مادی بر عالم معنوی تقدم دارد. این گفته به این معنا است که در مراتب عوالم وجود، عالم معنوی بر عالم مادی شرافت و تقدم دارد، اما از آنجا که انسان در عالم مادی زندگی می‌کند، این عالم از لحاظ زمانی و زمینه‌سازی سعادت و یا شقاوت انسان در زندگی این جهانی بر عالم معنا تقدم دارد؛ یعنی بدون عبور موفقیت‌آمیز از عالم ماده، ورود به عالم معنا ممکن نیست. بنابراین تنها راه رسیدن انسان به تکامل معنوی، گذر او از عالم ماده است و چون ویژگی عالم ماده امتداد و زمان‌مندی است، سیر تکاملی انسان در جهان مادی، تنها در افق زمان و حرکت جوهری در مادیت امکان‌پذیر است؛ و اگر این جنبه‌ها حذف شود، اصل زندگی انسان و حرکت تکاملی او معنای خود را از دست می‌دهد. به بیان دیگر، برای انسان در این دنیا دو کمال را می‌توان در نظر گرفت: کمال اول همان حرکت جوهری او در جهان ماده و کمال دوم خروج از جهان ماده از طریق حرکت جوهری است. این امر نشان‌دهنده اهمیت و جایگاه جهان ماده، در کل نظام هستی است؛ یعنی نه تنها برای انسان، بلکه برای همه مخلوقات مادی، تنها افق و امکان گذر به عالم مجرد کامل، عبور از دنیای مادی است. پس سعادت و شقاوت انسان، تنها در این جهان و بر اساس رفتارهای او در این جهان شکل می‌گیرد.



البته همان طور که در سطور قبلی بیان شد، این دیدگاه ملاصدرا لزوماً درباره‌ی همه‌ی انسان‌ها، به‌ویژه انبیا و اولیای الهی، کاملاً صدق نمی‌کند.

اگرچه سیر تکاملی انسان و نفس او در جهان مادی، بر اثر حرکت جوهری در این جهان مادی است، باید توجه داشت که انسان وقتی به مجرد کامل رسید، دیگر نیازی به وقوف در جهان ماده ندارد و زمان رحلت و عزیمت او به جهان آخرت فرا می‌رسد؛ چراکه در نظر ملاصدرا، مرگ طبیعی برای انسان، به علت فساد و سستی در بدن و آلات آن نیست؛ بلکه به علت تکامل در نفس انسان است: «نفس انسان در ابتدای امر، صورتی است از صور طبیعی که در ماده حلول کرده، مراحل تکامل را می‌پیماید و تا به مرحله‌ی مجرد کامل نرسیده، نیازمند ماده است؛ و چون به مرحله‌ی مجرد کامل رسید، وجود آن، وجودی مفارق و عقلی محض خواهد بود. بنابراین حال نفس به هنگام حدوث، همسان با حال آن به هنگام استکمال و رسیدن آن به مرحله‌ی کمال عقلی نخواهد بود، بلکه روحانیه‌البقا بودن نفس و مجرد بالفعالش، به واسطه‌ی حرکت جوهری آن است که در آن صورت به بدن نیازی نخواهد داشت» (ملاصدرا، ۱۴۱۰: ۳۹۲/۹-۳۹۳). به عبارت دیگر، در نظر ملاصدرا علت و سبب مرگ، حرکات نفوس به جانب کمال است؛ زیرا برای نفوس انسان در عالم طبیعت غایات و اهدافی است و هر موجودی از حرکات خود، غایت و هدفی دارد که چون به غایت خود رسید، از حرکت باز می‌ایستد؛ و اگر در سیر کمالی حرکت وی نقصان روی دهد، به حرکت دیگر با تلاش دیگری روی می‌آورد تا این که به فعلیت و کمال محض نایل شود و به مقام عقلانیت صرف دست یابد. پس هرگاه نفس انسان در سیر تکاملی خود دچار توقف در این دنیا شود، نشان از بی‌نیازی آن از بدن برای تداوم حرکت و آغاز ورود به عالم دیگر است که در این صورت نفس، دیگر از اسباب و آلات بدن استفاده نمی‌کند؛ چراکه به آن‌ها نیازی ندارد (ملاصدرا، ۱۳۷۵: ۱۴۷). در واقع، وجود چنین فرایند تکامل معنوی و جوهری در انسان است که او را نه تنها از دیگر مخلوقات متمایز می‌سازد بلکه او را اشرف و سرور آن‌ها می‌گرداند تا آنجا که آن‌ها به مثابه ابزارهای کمال معنوی انسان، ایفای نقش می‌کنند. همچنین حقیقت چنین تکاملی است که فلسفه‌ی خلقت و آزمون‌ها و ابتلاهای آدمی را به انواع سختی‌ها نشان می‌دهد.

مقام خلیفه الهی انسان

نکته مهم در دیدگاه ملاصدرا این است که سیر تکاملی، لازمه مقام و منزلت برجسته انسان است و از همین رو، او می‌تواند خلیفه خدا بر روی زمین و تسخیرکننده آفریدگان شود. بر این اساس، ملاصدرا به جایگاه انسان در میان سایر موجودات توجه خاصی دارد و او را میوه و ثمره درخت وجود می‌داند که سراسر عالم هستی، طفیل وجود اویند. در این رویکرد، انسان از جهت ظاهر کتاب کوچکی است؛ اما به حسب نشئه باطن و کمال، و احاطه به علوم و معارف گوناگون، کتاب بزرگی است که هیچ موجودی را نمی‌توان با او قیاس کرد. از این رو، می‌توان گفت که انسان بزرگ‌ترین آیت و نشانه خدا بر روی زمین است که از میان آفریده‌های خدا، بر مثال و صورت خدایی و الهی آفریده شده، خلاصه هستی است و بر تمام خلایق دیگر، حق برتری، شرافت و خلافت دارد. در نتیجه می‌توان گفت که یکی از امتیازات انسان، همان خلیفه الهی او و پذیرش امانت الهی است که نشان‌دهنده عظمت وجودی او است. همان امانتی که خدا بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کرد، اما همه آن‌ها از پذیرش آن سر باز زدند؛ زیرا ابعاد وجودی آن‌ها، توان تحمل این وظیفه سنگین را نداشت. ملاصدرا در این باره می‌گوید:

معنی عرضه امانت، عرضه اولیه تحمل و پذیرش فیض وجودی است به صورت عاریه و امانت که اول گرفته می‌شود و بعد در آخر به اهل آن برگردانده می‌شود؛ پس پذیرش فیض وجودی از طرف خداوند، بدون واسطه، به صورتی که بیان گردید، به انسان کامل اختصاص دارد، نه غیر او؛ لذا عرضه به تمام موجودات بوده است و بر همه مخلوقات گذر کرده است و هیچ یک به همان دلیل که بیان گردید، آن را پذیرا نشدند، جز انسان کامل از جهت تهیدستی و درماندگی و ناتوانی و به جهت دوریش از تمام مشغله‌های وجودی و بریدن توجهش از آنچه که غیر محبوب مطلق است (ملاصدرا، ۱۳۶۰: ۲۹۳).

این مرتبه و مقام، نشان می‌دهد که تنها او می‌تواند به مقام کمال‌نهایی، یعنی انسان کامل نایل شود که البته باز این توفیق و سعادت، به همه انسان‌ها تعلق نمی‌گیرد، بلکه انسان‌های خاص که مدارج و مراحل توحید و سلوک الی الله را طی کرده و در حق فانی شده‌اند، می‌توانند به این موقعیت عرفانی دست یابند؛ زیرا امانتی که خدا بدین وسیله بر



انسان، به‌ویژه انسان کامل اعطا می‌کند، امانتی سنگین است که همانا فیض و بخشش تمام و بی‌واسطه خداوندی است که مقصود از آن، فنای از همه اشیا و امور، و بقای به حق تعالی است. از این رو، خدا در آیه ۳۰ سوره بقره می‌فرماید: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»؛ که مفاد آن، این است که اراده ازلی خدا به این تعلق گرفته که امر جانشینی از طرف او در زمین تحقق یابد و به تصرف، ولایت، ایجاد و نگاهداری انواع موجودات و حفظ آن‌ها پردازد. این جانشینی نیز حق و حتی وظیفه مسلم انسان است؛ زیرا انسان تنها شبان وجود است که هستی و وجود، صرفاً با وجود او معنا می‌یابد. از این رو، تنها انسان، به‌خصوص انسان کامل است که با قدرت عقل و اختیار خود، حق خلافت بر موجودات دیگر و تصرف در هستی را دارد، و لاغیر. به همین دلیل، در تمام ابعاد وجودی انسان، اصل کمال، اصلی ذاتی و اساسی است؛ یعنی انسان ذاتاً موجودی کمال‌جو و جاودان‌طلب است.

پس می‌توان گفت که هدف از خلقت همه هستی و موجودات طبیعی، نباتی و حیوانی، همانا انسان است؛ زیرا تنها او شایستگی جانشینی خدا و اصلاح جهان را دارد. از این رو، به او عالم صغیر گفته می‌شود. ملاصدرا با نظر به این ویژگی، مواردی را که انسان در آن خلیفه خدا می‌شود، به این شرح می‌داند:

۱. «ابداع» و آن ایجاد از عدم است.
۲. «تکوین» که ایجاد افعالی است.
۳. «تدبیر» که عبارت است از به کمال رساندن امور ناقص.
۴. «تسخیر» اعمالی که موجودات را برای آن خلق کرده است.
۵. «صناعت» که افعال مختص انسان است (ملاصدرا، ۱۳۶۰: ۱۰۹).

ایشان در ادامه می‌افزاید که مشیت الهی بر این قرار گرفت که بار امانت الهی را بر دوش خلیفه و نایبی قرار دهد که بتواند در موارد فوق، در صحنه عالم تصرف کند؛ چنین توانایی‌ای در هر انسانی به بروز رسد، ولایت از آن او است و تنها انسان کامل است که شایستگی رهبری و هدایت انسان‌های دیگر را به سعادت واقعی دارد که او را می‌توان

نبی، امام، حکیم الهی، عارف ربانی، و رئیس مطلق و اول نام نهاد (ملاصدرا، ۱۳۶۳: ۱۰۹).

روش‌های نیل به مقام انسان کامل

در نگاه ملاصدرا، انسان هم می‌تواند بالاترین مراتب کمال را طی کند و هم در جهت عکس آن سیر کرده، به پایین‌ترین مراتب ضلالت و گمراهی رسیده، در آن به کمال رسد. این امر نشان می‌دهد که انسان دارای ماهیت ثابتی نیست و حقیقت وجودی او مراتب و کمالات گوناگونی دارد؛ و همین ویژگی، از پایه‌های اساسی انسانیت او است.

ملاصدرا، کمال انسان را هم از جهت معرفتی و هم از جهت وجودی، با تأکید بر حکمت عملی در نظر دارد. وی کمال معرفتی را تکامل قوه نظری انسان می‌داند و در تکامل قوه عملی، بیش از هر چیز، بر نفس انسان تأکید دارد. در دید او، نفس دارای دو قوه علامه و فعاله است: نفس با قوه علامه، تصورات و تصدیقات را درک می‌کند و با قوه فعاله، به تشخیص خیر و شر یا امور جمیل و فعل قبیح می‌پردازد. جنبه نظری عقل یا نفس، برای خود مراتبی دارد که عبارت است از: عقل هیولانی، عقل بالملکه، عقل بالفعل و عقل بالمستفاد. در عقل بالمستفاد، انسان ضمن این که دارای علوم اولیات و نظریات است، تمامی اشیا را مشاهده می‌کند و همه صور بر اثر اتصال با عقل فعال، برای او حاضر است.

قوه عملی نفس نیز مراتبی دارد: مرتبه اول، تهذیب ظاهر، با التزام به تکالیف و احکام شریعت؛ مرتبه دوم، تهذیب باطن و تطهیر قلب از صفات ناپسندیده؛ مرتبه سوم، نورانی ساختن نفس با صور علمی و معارف ایمانی؛ و مرتبه چهارم، فنای نفس از ذات خود و قطع نظر از غیر خداست که این مقام انسان ایده‌آل و کامل است (رک: نصری، ۱۳۷۶: ۲۴۰-۲۴۱). نکته مهم در دیدگاه ملاصدرا، برتری کمال عقلی و معرفتی بر کمال عملی است تا آن جا که او اندیشیدن را از عبادت برتر می‌داند و به حدیث پیامبر اکرم ﷺ استناد می‌کند که فرمود «یک ساعت تفکر، بهتر از هفتاد سال عبادت است». وی می‌گوید: «به دو دلیل، اندیشه از عبادت برتر است: نخست این که تفکر، انسان را به خدا می‌رساند؛ در حالی که عبادت تنها به پاداش می‌رساند، نه خدا؛ دوم این که اندیشه، کار دل و قلب است؛ در



حالی که عبادت عمل اعضا و جوارح است و چون دل از همه اعضا شریف تر است، عمل او از عبادت برتر است» (ملاصدرا، ۱۳۷۱: ۱۲۲). خلاصه آن که کمال انسان در استفاده هم‌زمان از دو قوه نظری و عملی است؛ یعنی هم رشد در معرفت ظاهری و باطنی و هم تخلیق به اخلاق الله و دوری از رذایل ظاهری و باطنی؛ پس کمال عملی انسان که غایت نهایی است، به دست آوردن نور ایمان و یقین شهودی و اتحاد با عقل فعال است (ر.ک: نصری، ۱۳۷۶: ۲۴۳).

ملاصدرا برای سلوک در مسیر کمال و رسیدن به مقام انسان کامل، تهذیب نفس را اساس قرار می‌دهد و تحقق آن را از سه راه میسر می‌داند:

۱. تقویت ملکات اخلاقی؛

۲. عبادت و بندگی خدا و شکر نعمت‌های الهی؛

۳. نابود کردن وسوسه‌های درونی.

سپس تأکید می‌کند که برای حفظ سلامت در طی طریق الی الله، سالک باید برای خود رهبر و مرشد انتخاب کند و در این راه، هم به شریعت و هم به طریقت ملزم باشد. شریعت، احکام و دستورهای دین و اجرای عملی آن‌ها؛ و طریقت، همان شریعت باطنی، یعنی محتوای درونی دین و احکام آن است که شامل پاکسازی باطن از زشتی‌ها و تاریکی‌های درون و تصفیه نفس از صفات حیوانی است که پس از این‌ها حقیقت برای انسان آشکار می‌شود. ملاصدرا برای کمال هم مراتبی قائل است که سالک در سیر الی الله، به رعایت آن‌ها ملزم است: نخستین مرتبه، اراده است. اراده سالک باید در اراده حق تعالی فانی شود تا برای او اراده‌ای جز اراده حق نماند تا به مقام «رضا» برسد. مرتبه دوم، نفی قدرت خود و ارجاع همه قدرت‌ها به حق متعال است که در این حالت، به مقام «توکل» نایل می‌شود. مرتبه سوم، مقام «تسلیم» است که در این مرتبه، سالک علم را از خود سلب و علم او در علم خداوند محو می‌شود. مرتبه چهارم، مرتبه «فنا» است که در آن، سالک دیگر برای خود وجودی نمی‌بیند و همه چیز او در حق فانی گشته است که این مقام اهل وحدت است که «فنای در

توحید» نامیده شده است. او متذکر می‌شود تنها انسان کامل است که می‌تواند به این مقام رفیع بار یابد و هر کس که بتواند، به این مقام برسد، به واقع همو خلیفه واقعی خدا، انسان کامل و ولی خدا بر زمین است (ملاصدرا، ۱۳۷۱: ۶۷۳-۶۷۴).

بر این اساس، از نگاه ملاصدرا، کمال و تحقق آن در انسان، امری دفعی الحصول و آئی نیست، بلکه انسان باید ضمن داشتن استعداد کسب کمالات گوناگون تا بالاترین حد، این‌ها را به تدریج و با تمرین نظری و عملی، افزایش معلومات و اتصال به عقل فعال و عقل الهی و زدودن نفس از زشتی‌ها و منور گرداندن آن به زیبایی‌ها و در نهایت تهی کردن درون از هر چه غیرالهی است، حاصل کند که این نشان می‌دهد، طی مراتب کمال برای انسان‌های عادی که به زندگی دنیایی خو گرفته‌اند، چقدر سخت و طاقت‌فرسا است. از این رو، انسان‌های کمی، توان تمرین و تجربه آن را دارند و تنها همین تعداد اندک، شیرینی و حلاوت آن را به جان و دل می‌چشند.

اوصاف انسان کامل

مطالب گذشته نشان می‌دهد که انسان کامل ملاصدرا، انسانی تک‌بعدی نیست؛ یعنی انسانی نیست که تنها با یکی از کمالات، توانسته باشد خود را به اوج کمالات انسانی برساند، بلکه سیر در کمالات الهی و رسیدن به مقام انسان کامل، باید در همه کمالات و همه ابعاد وجودی، معرفتی، اخلاقی، عرفانی و... انسان باشد. لذا در این مسیر، تقید به اجرای احکام شریعت، اهمیت و اولویت خاصی دارد؛ از این رو، می‌توان گفت از مهم‌ترین اوصاف انسان کامل صدرا، کمال او در شریعت، طریقت و حقیقت است؛ یعنی این انسان در درجه اول به آداب ظاهری شریعت و دین الهی التزام کامل دارد و در اجرای آن‌ها، مراقبت تام به عمل می‌آورد؛ یعنی هم فرایض را انجام می‌دهد و هم به نوافل می‌پردازد و با قرب به فرایض و نوافل، می‌کوشد تا به حق تعالی واصل شود (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ۱۲۸-۱۲۹).

با این ملاحظه، انسان کامل، انسانی است که هدف حقیقی او در عبادت‌ها، نزدیک شدن و وصول به خدا است، نه دریافت پاداش و اجر دنیوی یا معنوی؛ یعنی وصول و

فناى در حق تعالى هدف اساسى است؛ زيرا او با همه وجود، عاشق حق است و غير حق، هيچ جذبه و گيرايى اى براى او ندارد. از اين رو، او اولياء الله و پيامبران خدا را دوست دارد؛ زيرا آنها نيز مثل او، دوستدار و طالب وصال حق هستند. ملاصدرا در اين باره مى گويد: «عارف اگر پيامبران را دوست مى دارد، تنها از اين جهت است كه آنان پيام آوران اويند؛ نه ستارگان محبوب حقيقي و اگر كسى پيام آورى را به اين دليل كه پيام آور كسى است، دوست بدارد، در واقع محبوب راستين او كسى جز پيام دهنده نيست؛ و محبت به شخص پيام آور، طفيلى همين محبت است» (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ۱۲۳).

ويژگى ديگر عارف و انسان كامل، اين است كه او را سعه و گستره وجودى و كمالى در حد اعلاست تا آنجا كه هر مقدار حالات گوناگون بر او پديد آيد، حقايق الهى و معالم ربوبى ناشى از اين ارادت الهى را درك، جذب و هضم خواهد كرد؛ يعنى خدا به هستى او گستره اى داده است كه هر كمالى كه از سوى حق به او افاضه مى شود، ظرفيت پذيرش و فهم آن را دارد. از اين رو، چنين كسى حقايق باطنى نعمت ها و نعمت هاى اين جهان را به طور كامل مى داند و با نظر به موجودات اين جهانى در واقع به صفات حق تعالى نظر مى كند و تنها او را باقى به بقاى واقعى مى داند؛ به گفته ملاصدرا:

عارف، به يقين، و از راه كشف مى داند كه لذت معرفت و نظر به صفات، افعال و نظام مملكت الهى - از اعلى علين تا اسفل سافلين - برتر از تمامى لذت هاى دنيايى است كه بالاترين آنها، رياست دوستى و مقام داشتن است. خلق به چشم عارف كوچك نمايد و محدوده رياست آنان تنگ باشد؛ چون داناست كه اين ها فانى اند و رياست بر اينان قاصر و آميخته با بسيارى از منافيات و مزاحمت ها است، به خلاف ابتهاج به حضرت الهى كه غير، در آنجا مزاحم نبوده و هيچش كرانه نيست» (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ۸۱).

از اين رو، اينان مقربانى هستند كه همواره با نظر به هستى و اطوار گوناگون آن، نظر به خود حق و صفات جلال و جمال او دارند كه ملاصدرا آنها را «علمائى بالله» ناميده كه از هرگونه ناپاكي ها پاكي شده و در عشق جلال ازلى حق غوطه ورنند. ديگر ويژگى انسان كامل اين است كه او نور حق، خلاصه و بهانه خلقت و اصل آفرينش است كه حضرت

حق این را در عظمت وجودی پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «لولاک لما خلقت الأفلاک»؛ یعنی علت، بهانه و اساس خلقت دیگر موجودات، انسان کامل است که همانا عظمت وجودی او را نشان می‌دهد. ملاصدرا نیز با نظر به این مسأله، بر آن است که حکیم الهی و عارف ربانی که همان انسان کامل است، سرور عالم است و به ذات کامل خود که منور به نور حق است و فروغ‌گیرنده از پرتوهای الهی است، سزاوار است تا نخستین مقصود خلقت باشد و فرمانروا بر همگی خلایق؛ و مخلوقات دیگر به طفیل وجود او موجود، و فرمانبردار او امر اویند (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ۷۳)؛ یعنی شرافت وجودی و نهایات کمالات انسان کامل، موجب تقدم ذاتی بالقوه او بر تمامی مخلوقات می‌شود. از این رو، خلقت تمامی مخلوقات، در گرو خلقت اوست. به همین دلیل، او سروری و حق حاکمیت بر تمامی خلایق را دارد؛ زیرا تنها اوست که انوار الهی به طور کامل بر او تابیده و او دارای کمالات الهی شده و بهتر از دیگران، سعادت و شقاوت خلق را تشخیص می‌دهد. ملاصدرا حق سروری و ولایت انسان کامل را ذاتی او می‌داند و برای انتخاب یا فرمان بردن یا نبردن مردم، نقشی قائل نیست؛ و مثال بارز آن را مقام نبوت و امامت حضرت رسول اکرم ﷺ می‌داند. بر این مبنا ملاصدرا در کتاب «مبدأ و معاد»، انسان کامل را با عنوان رئیس اول و مطلق نام می‌برد و بر همین ویژگی کمال وجودی و نیز معرفتی او تأکید کرده، ضرورت رهبری و هدایت جامعه انسانی را از سوی او نشان می‌دهد. وی در تبیین این امر می‌گوید که رئیس مطلق باید انسانی باشد که نفسش کامل و در مرتبه عقل بالفعل باشد؛ و باید که قوه متخیله‌اش به حسب طبع و قوه، در غایت کمال باشد؛ و این انسان که در اکمل مراتب انسانیت و در اعلا درجه سعادت است، نفسش، گویا با عقل فعال متحد است؛ و بر هر فعل که ممکن است به سعادت منتهی گردد، واقف است؛ پس تنها او شرایط رئیس اول و مطلق را یعنی انسان کامل را دارد (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ۵۶۳-۵۶۴)؛ زیرا چنین انسانی، در اثر کمالات خود، به خوب و بد دیگران عالم است و به دلیل رهایی از قيود نفسانی، امکان خطا و اشتباه از او سلب می‌شود. از این رو، شایسته‌ترین فرد برای رهبری سیاسی و تأمین سعادت دینداران است.



ملاصدرا دیگر نشانه انسان کامل را دوستی و طلب مرگ می‌داند؛ زیرا او در این دنیا زندانی است و آزادی کامل برای فنای در حق و لقای به او ندارد؛ چراکه این دنیا، به طور طبیعی برای هر انسانی محدودیت‌هایی دارد. از این رو، سالک کامل، طالب مرگ است تا تماماً در حق فانی شود. به گفته ملاصدرا وقتی محب بداند که مشاهده حق، جز با رفتن به منزلگاه دائمی امکان ندارد و آن هم تنها از راه مرگ میسر است، به ناچار شوق به مرگ در او پیدا می‌شود و سفر از این منزلگاه به سرای محبوب، بر او سنگین نباشد؛ و مرگ، کلید رستگاری و دری است که از آن به منزل محبوب جان‌ها وارد توان گشت و خداوند دوست داشتن و آرزو کردنش را نشانه محبت و ولایت خود قرار داده و شرط درستی ادعای محبت خوانده است» (رک: ملاصدرا، ۱۳۶۶: ۹۶-۱۱۳). پس عارف صاف و انسان کامل، پس از صفای باطن و منور گرداندن درون به انوار الهی، تنها راه وصول و فنای کامل در حق را مرگ، یعنی رحلت از این جهان مادی به جهان دیگر می‌داند و در آرزوی تحقق آن لحظه‌شماری می‌کند.

هدایت و رهبری انسان کامل

تنها انسان کاملی که در نظر ملاصدرا شایستگی خلافت بر روی زمین را به دست آورده، باید اداره سرنوشت جامعه را در تمامی ابعاد، به عهده بگیرد؛ زیرا از یک طرف زندگی اجتماعی انسان‌ها طوری است که آن‌ها دارای نیازمندی‌های مادی و معنوی هستند و نیل به سعادت واقعی، تنها زمانی امکان‌پذیر است که انسان‌ها در سایه برآوردن درست احتیاجات خود، زندگی سعادت‌مندی داشته باشند که این امر مستلزم رهبری معنوی و الهی جامعه آن‌هاست. از سوی دیگر، تنها رهبر واجد شرایط برای انجام این امر خطیر نیز همان رئیس مطلق و انسان کامل است که بر بندگان، ولایت مطلقه الهی دارد و تنها اوست که می‌تواند سعادت واقعی اجتماعی بشری را شناخته، آن‌ها را به آن راهنمایی و هدایت کند. به گفته ملاصدرا: «حکیم الهی و عارف ربانی، سرور عالم است و به ذات کامل خود، که منور به نور حق است و فروغ‌گیرنده از پرتوهای الهی است، سزاوار است تا نخستین مقصود خلقت و فرمانروای همه خلایق باشد؛ و این که

مخلوقات دیگر طفیل وجود او و موجود و فرمانبردار او امر اویند» (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ۶۹). ملاصدرا در عین حال بر آن است که حکیم و عارفی که دارای چنین خصوصیتی باشد، در زمان‌های مختلف، مصداق مختلف دارد که ممکن است نبی، امام معصوم و یا حکیم الهی دیگری باشد؛ لذا می‌گوید: «و چنان که برای همه، خلیفه است که واسطه است میان ایشان و حق تعالی، باید که برای هر اجتماع جزئی، والیان و حکامی باشند از جانب آن خلیفه، و ایشان پیشوایان و علمایند؛ و چنان که ملک واسطه است میان خدا و پیامبر، و پیامبر واسطه است میان ملک و اولیا که ائمه معصومین باشند، ایشان نیز واسطه‌اند میان نبی و علما، و علما، واسطه‌اند میان ایشان و سایر خلق. پس عالم به ولی قریب است و ولی به نبی، و نبی به ملک و ملک به حق تعالی، و انبیا و اولیا و علما را در درجات قرب، تفاوت بسیار است» (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ۵۶۹). بنابراین مشخص می‌شود که در اندیشه ملاصدرا ویژگی انسان مسکون در زمین، و ویژگی حیات اجتماعی او و لزوم نیل نهایی انسان به سعادت واقعی معنوی، وجود ولی و امام و رهبر را برای جامعه او ضروری می‌سازد که در صورت نبود نبی، این امر به عهده امام و در صورت غیبت او به عهده حکیم الهی و ربانی است و این امر از سوی خدا به آن‌ها داده شده است؛ و چنین نیست که از ناحیه مردم به آن‌ها داده شده باشد.

امام و امامت، ویژگی دیگر انسان کامل

نکته مهم در تأکید ملاصدرا بر کارکرد سیاسی و هدایت و رهبری انسان کامل که در قالب حکومت تجلی می‌یابد، که آن در انبیای الهی، به ویژه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و در ادامه آن در امامان معصوم علیهم السلام تجسم می‌یابد؛ یعنی امام و ولی، مصداق عینی انسان کاملی است که وظیفه دستگیری و هدایت فردی، اجتماعی و سیاسی مردم را به عهده دارد. از این رو، نظریه فلسفی و عرفانی ملاصدرا درباره انسان کامل، با نظریه دینی و عرفانی امامت و ولایت در اندیشه شیعی، پیوند مستحکمی می‌یابد. در این دیدگاه که همان نگرش شیعه امامیه است، امامت یعنی ولایت بر امور دین و دنیای مردم جامعه اسلامی که مستلزم سه امر است: نفس قدسی، الهام غیبی، و علم لدنی. یعنی هر انسانی که دارای این

مرتبه و مقام باشد، شایستگی و صلاحیت امامت بر دین و دنیای مردم را دارد. به بیان دیگر، در میان انسان‌ها امام و نبی از نوع عالی، شریف و اشرف از سایر انواع فلکیه و عنصریه می‌باشند و لذا تنها آن‌ها هستند که صلاحیت حجت بر سایر افراد بشر را دارند. ملاصدرا بیان می‌کند که حکما و عرفای شیعه، از طریق قوانین عقلیه و آیات قرآنی، آگاهند که زمین ممکن نیست از حجت خدا بر خلق خالی باشد؛ حجت الهی همواره یا رسول امت و نبی و یا امام است. وحی و سنت الهی نیز از زمان آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران تا زمان حضرت ختمی مرتبت بر همین امر تعلق یافته است. اما نبوت به معنای رسالت و تشریح، به آن حضرت ختم شده و امامت، که آن باطن نبوت تا روز قیامت است، باقی است. بنابراین در هر زمان بعد از ختم رسالت، بالضروره بایستی یک ولی - که خداوند را به شهود کشفی عبادت کند و علم کتاب نزد او باشد - مأخذ علوم علما و مجتهدان باشد که ریاست مطلقه و امامت در امر دین و دنیا به دست او خواهد بود؛ خواه مردم اوامرش را اجابت کنند یا بر او انکار ورزند؛ و همان طور که رسول، رسول است، هرچند که هیچ کس به رسالت وی ایمان نیاورد، مثل زمان نوح، همین طور امام، امام است هرچند که هیچ کس او را اطاعت نکند، همان گونه که طیب، طیب است هرچند که هیچ کس به وی جهت استعلاج مراجعه نکند. انبیا و اولیا که اطبای نفوسند و معالجه‌کنندگان امراض نفسانی و بیماری قلبی می‌باشند، آنان نیز همین گونه هستند (ملاصدرا، ۱۳۶۹: ۴۷۶/۳).

بنابراین در این بیان ملاصدرا آشکار می‌شود که امام، کسی است که به باطن دین و شریعت راه یافته و اسرار الهی برای او هویدا گشته است به گونه‌ای که او خداوند را به شهود کشفی و باطنی می‌یابد و معدن علم الهی و عالم بر اسرار خلقت است و می‌تواند سرنوشت دین و دنیای مردم را در دست بگیرد؛ و او، پس از نبی، تنها کسی است که بر اسم اعظم الهی احاطه دارد. از این رو، امام مورد نظر ملاصدرا، همان انسان کامل و ولی مطلق است که ولایت تام و کامل بر عالم هستی دارد؛ پس امامت و ولایت او، در دست مردم و به اختیار آن‌ها نیست، بلکه تنها از ناحیه خدا و به اذن الهی است. حتی اگر تمام

مردم مخالف او باشند، در ولایت و امامت او کوچک‌ترین خللی وارد نمی‌شود. از سوی دیگر *ملاصدرا*، وجود امامی را که حجت خدا بر خلق و تنها انسان کامل عصر خود است، لازم و واجب می‌داند؛ زیرا در نظر او نظام دین و دنیا سامان نمی‌یابد، مگر به وجود امامی که مردم به او اقتدا کنند و رهنمود یابند و راه هدایت و رستگاری و پارسایی را از وی فراگیرند؛ و نیاز به او در هر زمان، بیش‌تر و مهم‌تر است از نیازی که مردم به غذا و لباس و امثال آن دارند. پس مقتضای لطف و عنایت الهی، آن است که زمین خالی از حجت خدا، یعنی امام بر حق نباشد (*ملاصدرا*، ۱۳۶۹: ۴۸۴/۳).

در این اندیشه، امامی که حجت حق بر بندگان و انسان کامل و عالم بر دین و دنیای مردم است، دارای صفات و ویژگی‌های خاصی است که به برخی از آن‌ها می‌توان اشاره کرد. نخستین ویژگی امام که این‌جا مورد نظر است، عینیت مقام امامت و صفات امام است؛ یعنی چون امام در قوس صعود از لحاظ درجه وجودی برترین مقام را دارد و امامت و صفات امام از این درجه برتر وجود سرچشمه می‌گیرند، و چون کمالات وجودی یک امر خارجی عینی است، انتخاب و انتصاب از طرف مردم در تحقق آن نقشی نخواهد داشت. لذا می‌توان گفت امام منصوب و معرفی شده از سوی خدا است نه مردم؛ و این نشان‌دهنده اعطایی بودن مقام امامت است نه کسبی بودن آن؛ پس امامت یک صفت و مرتبه الهی است و خارج از حد توان و درک مردم و به اراده مستقیم خداست؛ جعل او تنها از ناحیه خدا می‌باشد. دومین ویژگی‌ای که می‌توان در نظر گرفت، استفاده امام از الهام و امداد الهی به طور پیوسته است. شیعه امامیه، قائل به وجوب عقلی نصب امام از طرف خداوند است که مقتضای لطف و عنایت الهی، آن است که زمین خالی از حجت خدا (یعنی امام بر حق) نباشد. این امداد و الهام الهی نیز نتیجه تعالی جایگاه وجودی امام و کون جامع بودن او است؛ یعنی امام نیز مثل نبی از درجه وجودی خاصی برخوردار است که آن درجه نسبت به دیگران غیرعادی و در حد اعجاز است؛ و لذا آثار آن نیز چنان‌که گذشت، در حد اعجاز است که یکی از آثار آن همین علم خارق‌العاده امام است (*طباطبای*، ۱۳۹۱: ۱۵۳-۱۵۶). از این رو، می‌توان نتیجه گرفت



که امامت، باطن نبوت است و امامت با نبوت از یک سرچشمه آب می‌خورند؛ و نیز از آن‌جا که امام از نظر کمالات وجودی با نبوت اتصال و ارتباط بلافصل دارد، پس امام، وارث بر حق علوم و کتب انبیا است. درباره علم امام نیز می‌توان گفت که چون علم امام، علمی لدنی و نتیجه الهام است، امام برترین عالم عصر خویش است؛ زیرا علم وی از آثار وجود اوست که آن وجود، برترین درجه وجود، در آن عصر است. صفت دیگر امام که دارای اهمیت ویژه است، احاطه و نظارت امام بر همه حوادث جهان و رفتار انسان‌هاست؛ یعنی امام به دلیل بهره‌مندی از بالاترین درجه هستی، در رأس هرم امکان قرار دارد. در نتیجه، او دارای حاکمیت تکوینی بر جهان ممکنات است و می‌تواند بر جریان حوادث جهان، از جمله رفتار انسان‌ها اشراف و نظارت داشته باشد که این امر درباره ائمه: و نبی اکرم ﷺ تصریح شده است. با این وصف، امام باید دارای مقام عصمت و مصونیت از خطا باشد که ویژگی دیگر او را نشان می‌دهد. این ویژگی از آن رو برای امام است که او به دلیل مرتبه عالی وجودی و دارا بودن تمام صفات کمالی، از خطا و گناه به دور است؛ زیرا وقوع خطا در نظر و عمل امام، او را از مقام امامت دور می‌کند؛ و نیز از آن‌جا که مهم‌ترین عوامل خطا یعنی هوا و هوس و شهوت و غضب بر امام مستولی نیست، امام دارای مصونیت و عصمت می‌باشد (رک: حلی، ۱۳۸۹: ۲/۶۰۷-۷۴).

بنابراین ملاحظه می‌شود که امام در نظر ملاصدرا، حجت واقعی خدا بر مردم و انسان کامل به دور از خطا و گناه و دارای الهام و کرامات الهی است که در اثر داشتن علم لدنی، صاحب اسم اعظم می‌باشد. لذا تنها اوست که می‌تواند شایستگی رهبری دینی و دنیایی امت اسلامی را به دست بگیرد؛ زیرا وظیفه چنین امامی، تنها راهنمایی نیست، بلکه راهبری و هدایت عملی امت اسلامی برای نیل به سعادت واقعی است. از این رو، اطاعت امت از امام، عین اطاعت از نبی و خداوند است؛ و در این تفکر تنها راه واقعی نیل به سعادت برای جامعه نیز در این کار نهفته است؛ تا آن‌جا که در این بینش، اقرار به ولایت امامان معصوم، همان اقرار به توحید دانسته شده است؛ زیرا در اندیشه شیعی ملاصدرا، امت اسلامی هرگز بدون امام نیست و اهل امت نیز باید به ولایت الهی از

طریق امام خود چنگ زند تا به سعادت برسند. البته بایستی متذکر شد که مقام والای امام، نافی نقش دیگر انسان‌ها در رهبری خلاق نیست؛ به‌ویژه که در عصر غیبت، این علمای شایسته دین هستند که با داشتن برخی از صفات امام در سطوحی پایین‌تر نقش او را در هدایت دنیوی و اخروی مردم عهده‌دار می‌شوند.

نتیجه‌گیری

مطالب بیان‌شده نشانگر رابطه طولی و پیوند ذاتی بین نگرش فلسفی، عرفانی، کلامی و سیاسی ملامت‌گرا به انسان و ابعاد تکاملی اوست. در واقع انسان‌شناسی مورد نظر ملامت‌گرا انسانی را تصویر می‌کند که ابعاد فلسفی، عرفانی، دینی و سیاسی او بیانگر یک واقعیت به طرق گوناگون است. بر این اساس است که حقیقت دوبعدی انسان، یعنی ترکیب او از بدن و روح، رو به سوی تعالی معنوی و روحانی دارد؛ یعنی اصالت و غایت زندگی انسان، پرورش نفس و روح اوست؛ اما همین امر بدون استفاده از بدن امکان‌پذیر نیست. از این رو، اندیشه حدوث جسمانی و بقای روحانی نه تنها ماهیت خلقت روح و بدن انسان را تبیین می‌نماید، بلکه نشان می‌دهد که تعالی معنوی روح تنها از طریق حرکت جوهری در مادیت تا خروج کامل از آن میسر است. پس ماده، بدن و جهان مادی، اساس و بستر زندگی دنیوی و تکامل معنوی انسان است که بدون آن، نیل به هر گونه تکاملی ممتنع به نظر می‌رسد. از سوی دیگر، مجموعه صفات برجسته انسان و به‌ویژه کمال‌خواهی معنوی او، مطابق با تعالیم دینی و عرفانی، در نظر ملامت‌گرا نوع انسان را در صدر سلسله موجودات مخلوق الهی قرار می‌دهد و منصب خلیفه الهی را بر تن او پوشانده و دیگر مخلوقات را خدمتگزاران و تحت تسخیر او می‌گرداند. اما از آنجا که مقام خلیفه الهی تنها به انسان‌های شایسته وراثت الهی تعلق می‌گیرد - زیرا قدرت انتخاب خیر و شر، باعث بازماندن بسیاری در به دست آوردن این کمال می‌گردد - در نتیجه، معدود انسان‌هایی هستند که به مقام انسان کامل و خلیفه الهی رسیده و مجموعه صفات اخلاقی و معرفتی را در خود به نهایت کمال می‌رسانند؛ و لذا بنا به خواسته الهی، مأمور هدایت و دستگیری از خلق خدا می‌شوند که تحقق عینی این امر در

نبوت و امامت و ولایت متبلور می‌شود و تشکیل حکومت آن‌ها برای اجرای عدالت الهی و تأمین زمینه‌های سعادت حقیقی خلق لازم می‌شود.

فرایند فوق نشان‌دهنده برجستگی خاص نوع انسان، یعنی همه انسان‌ها به طور کلی و بالقوه، در تفکر فلسفی، دینی و عرفانی ملاصدرا است که به نظر می‌رسد عظمت و پیچیدگی ابعاد گوناگون نوع انسان در اندیشه او می‌تواند در نگرش‌های معاصر به انسان، یعنی مطالعات انسان‌شناختی، علوم انسانی و اجتماعی استفاده شود؛ زیرا مجموعه علوم و معارف مذکور، نهایتاً مبتنی بر تصویری است که از انسان دارند و در واقع این تصور اساسی از انسان ماهیت نظریه‌پردازی‌ها و صدور قوانین گوناگون را در چنین علوم و معارفی شکل می‌دهد. حال اگر بتوان با استفاده از انسان‌شناسی متفکرانی چون ملاصدرا - که مبتنی بر آموزه‌های بنیادین فلسفی، عرفانی و کلامی اسلامی است - در نگرش اساسی بر انسان در علوم مزبور اصلاحاتی انجام داد، نتیجه اولیه و مهم آن، اصلاح در ماهیت نظریات و قوانین گوناگونی است که هر روزه درباره انسان و ماهیت زندگی، رفتار و اندیشه فردی و اجتماعی او صادر می‌شود.

منابع

۱. حلی، علامه (۱۳۸۹)، **کشف المراد**، ترجمه و شرح علی شیروانی، ج ۲، انتشارات دارالفکر، قم.
۲. طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۹۱)، **تعالیم اسلام**، بوستان کتاب، قم.
۳. گوهرین، سیدصادق (۱۳۶۷) **شرح اصطلاحات تصوف**، انتشارات زوار، تهران، چاپ اول.
۴. ملاصدرا (۱۳۶۶) **عرفان و عارف‌نمایان**، ترجمه محسن بیدارفر، چاپ سوم، تهران، انتشارات الزهراء.
۵. _____ (۱۳۶۰) **اسرار الآیات**، مقدمه و تصحیح محمد خواجه‌جوی، انتشارات مولی، تهران، چاپ اول.
۶. _____ (۱۳۶۳) **اسرار الآیات**، ترجمه و تعلیق محمد خواجه‌جوی، انتشارات مولی، تهران، چاپ اول.
۷. _____ (۱۳۶۹) **شرح اصول کافی**، ترجمه محمد خواجه‌جوی، انتشارات مولی، تهران، چاپ اول.
۸. _____ (۱۳۷۱) **مفاتیح الغیب**، مقدمه و تصحیح محمد خواجه‌جوی، تهران، انتشارات مولی، چاپ اول.
۹. _____ (۱۳۷۵) **الشواهد الربوبیه**، ترجمه دکتر جواد مصلح، تهران، انتشارات سروش.
۱۰. _____ (۱۳۸۱) **المبدأ و المعاد**، ملاصدرا، ترجمه احمد حسینی اردکانی، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم.
۱۱. _____ (۱۴۱۰) **اسفار اربعه**، مجلدات ۱ تا ۹، بیروت، چاپ چهارم.
۱۲. نصری، عبدالله (۱۳۷۶)، **سیمای انسان کامل از دیدگاه مکاتب**، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، چاپ چهارم.

